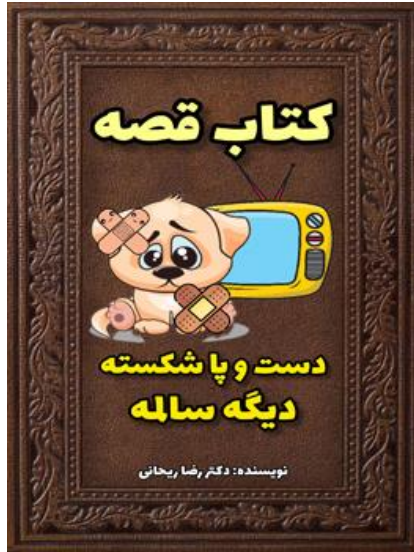


به نام خدا

## قصه دست و پا شکسته دیگه سالمه

نویسنده: دکتر رضا ریحانی | درمانگر مجاز ICEEFT کانادا

ویژه کودکان ۴ تا ۹ سال



**هدف:** کودکان در این قصه می آموزند دنیای واقعی با آنچه که در فضای مجازی می بینند متفاوت است. در واقع، کودکان از طریق قصه « دست و پا شکسته دیگه سالمه» آماده می شوند تا در آینده فریب محتوای آنلاین، مخصوصا صنعت پورن را نخورند.

روزی بود و روزگاری. در یک جنگل قشنگ، سگ کوچولویی به نام « دست و پا شکسته» زندگی می کرد. دست و پا شکسته بچه کنجاوی بود. اما همیشه هر چیزی را باور می کرد. دست و پا شکسته دوستان کمی داشت. او بیشتر وقت ها یا پای تلویزیون می نشست و یا با گوشی برنامه های مورد علاقه اش را نگاه می کرد. اما همیشه یک جایی از بدنش زخمی بود.

یک روز که همه جای بدن دست و پا شکسته خوب شده بود، بیرون رفت. او به سختی از بزرگ ترین درخت جنگل بالا رفت. بعد، یک دانه پفک خورد و چشم هایش را بست. سپس، از بالای درخت پایین پرید. محکم به زمین خورد و پاهایش بدجور زخمی شد. او ناراحت نشسته بود که میمونی آمد. میمونی گفت: «چی شده؟ باز پاهاتو زخمی کردی.»

دست و پا شکسته گریه کرد و گفت: «توی تلویزیون دیدم که این پفک ها رو بخوری، میتونی پرواز کنی. منم پفک خوردم و از این درخت پریدم. اما نتونستم پرواز کنم. افتادم و پاهام زخمی شد.» میمونی بلند بلند خندید و گفت: «منم جرات ندارم از این درخت بپریم. تو چطور این کار رو کردی آخه!». دست و پا شکسته با زحمت به خانه برگشت. استراحت کرد تا زخم هایش خوب شد.

دوباره دست و پا شکسته نشغول فیلم دیدن بود که ناگهان از جایش بلند شد. او فوراً به سمت خارهای جنگل دوید. کنار خارها ایستاد و سه بار با صدای بلند صدای گریه را در آورد. بعد فوراً داخل خارها پرید. خارها به بدن دست و پا شکسته فرو رفتند. او فوراً از خارها بیرون آمد. خارها را بدنش در آورد و چسب زخم زد. او ناراحت یک گوشه نشسته بود که جوجه تیغی او را دید. جوجه تیغی پیش او آمد و گفت:

« تو کنار خارها چکار می کنی؟ چرا همه جات زخمیه؟». دست و پا شکسته با ناراحتی گفت: « تو برنامه دیدم که یک سگه، وقتی بلند صدای گرگ رو در میورد بدنش ضدضربه می شد و می تونست هر جایی بره. منم این کار رو کردم. اما الکی بود انگار. بدنم داغون شد!». جوجه تیغی خندید و گفت: « من که بدنم خارخاریه داخل خارها نمیرم. تو چرا گول می خوری؟».

و بعد، جوجه تیغی دست و پا شکسته را به خانه شان برد. دست و پا شکسته از دوستش تشکر کرد و وارد خانه شد. مادر او را دید و دوباره ناراحت شد. به دست و پا شکسته گفت: « دوباره چی بلایی سر خودت آوردی؟ دوباره توی تلوزیون و گوشه چی دیدی؟».

دست و پا شکسته سرش را پایین انداخت. از مادرش عذرخواهی کرد و به اتاقش رفت. او تصمیم گرفت که دیگر گول تلوزیون و گوشه را نخورد. او همیشه فکر می کرد چیزهایی که در برنامه ها می بیند واقعیت دارد. اما از زخم هایی که خورده بود فهمید که برنامه ها واقعی نیستند. برای همین، برای اینکه دیگر آسیب نبیند، قول داد که هیچ وقت گول تلوزیون و گوشه را نخورد.

### داستان برای تربیت جنسی کودکان: سوالاتی که باید پرسید

**سوالاتی که در پایان قصه می پرسید، اثربخشی قصه را افزایش می دهد.** نبوغ خفته پیشنهاد می کند در پایان قصه این سوالات را از فرزندتان بپرسید: « به نظر شما چرا اسم سگ کوچولو را دست و پا شکسته گذاشته بودند؟»، « دست و پا شکسته پر نداشت، میمون هم نبود، چرا از بالای بزرگترین درخت جنگل پرید؟»، « به نظر شما چیزهایی که در تلوزیون و گوشه می بینیم واقعی اند؟»، « چه چیزی در برنامه های کارتونی دیدی که متوجه شدی واقعی نیستند؟».